

## یک روز با ابوعلی سینا

نمی‌شد فیلسوف و حکیم ایرانی، پدر علم پزشکی، رامی‌دیدیم. با دهان‌های باز از تعجب اورانگاه می‌کردیم که دوباره پرسید: «دوره‌ی فناوری و پیشرفت است اما می‌خواهم بدانم کدام یک از شما می‌توانید به سؤال من جواب درست بدهد. بچه‌ها گفتند: «اجازه استاد؟ شما به ما چه جایزه‌ای می‌دهید؟» ابوعلی سینا خندید و گفت: «جایزه‌ی من به شما یک خاطره‌ی خوب از دوران کودکی‌ام است»

شور و شوقی در بین ما به راه افتاده بود که سؤال او همه را به سکوت و فکر دعوت کرد: «چه کسی می‌تواند تاریخ و شهر تولد و کتاب‌های دیگر مرا بگوید؟» «دستم را بلند کردم و با افتخار گفتم: «استاد، ما می‌دانیم. شما اول شهریور ۳۵۹ شمسی در بخارا که آن زمان جزو ایران بود به دنیا آمده‌اید. اسم کتاب‌های شما «قانون»، «شفا» و «دانشنامه‌ی علایی» است. تازه، امروز را هم برای بزرگداشت شما، روز پزشک نام‌گذاری کرده‌اند. به دلیل مهارت شما در علوم مختلف مثل پزشکی، ریاضیات، ستاره‌شناسی، روان‌شناسی، جغرافیا، زمین‌شناسی، فیزیک، شیمی، شعر و ادبیات، منطق و موسیقی، شما را همه چیزدان می‌دانند.» ابوعلی سینا خندید و همه‌ی بچه‌ها دورش جمع شدیم تا برای ما یک خاطره‌ی خوب تعریف کند.

همه‌ی بچه‌های کلاس منتظر معلم بودیم که بیاید و جلسه‌ی دیگری از کلاس «نوشتن خلاق» را شروع کنیم. ناگهان مردی را با روپوش پزشکی به تن و دستاری سفید بر سر وارد شد. همه به احترام او ایستادیم. سلام کرد و از ما خواست خودمان را معرفی کنیم. سعید از او پرسید: «آقا اجازه، خودتان را معرفی نمی‌کنید؟» تازه وارد با مهربانی گفت: «ابوعلی حسین بن عبدا... بن حسن بن علی بن سینا هستم». باورمان

